

اشاره:

نویسنده در این نوشتار با نگاهی به مقالات و مصاحبه‌های «کنگره بین المللی امام خمینی (ره) و فرهنگ عاشورا - خرداد ۱۳۷۴»، بر این باور است که برخی از تأثیرپذیران مکاتب غیر اسلامی با سالوس منشی و تزویر، ضمن نفوذ در این کنگره، با ارائه تئوری‌های ضد امام و انقلاب عاشورایی امام، سیر حرکت برای رسیدن به اهداف از پیش تعیین شده خود، در دو سال آینده را ترسیم کرده‌اند. در این نوشتار با استناد به سخنان افرادی چون سروش، علوی‌تبار، حجاریان و قادری - در کتاب چاپ شده توسط این کنگره - نشان داده می‌شود که رئیس دولت اصلاحات، مجری تئوری این اشخاص بوده است؛ تئوری و نظریه‌ای که پیش از آن نیز توسط مهدی هاشمی معدوم ارائه شده بود. وی پیروزی اصول‌گرایان در نهمین انتخابات ریاست جمهوری و بازگشت روح‌حماسه و شهادت‌طلبی به کالبد انقلاب را گویاترین سند بر زنده بودن روح بلند امام و آرمان‌های عاشورایی می‌داند و معتقد است هیچ فرد و فکری نمی‌تواند در پیوند امام و مردم - که در حقیقت پیوندی عاشورایی است - فاصله ایجاد کند.



سیاسی



مسن ابراهیم زاده

عاشورازدایی از انقلاب عاشورایی

از خرداد ۷۴
تا خرداد ۸۴

امام راحل روز اول بهمن ۱۳۴۱ در واکنش به فرماندوم تشریفاتی شاه که نقطه آغاز رویارویی تند و تیزی جویانه از نظام متمدن شاهی است؛ با بر زبان آوردن کلام امام حسین (ع) در برابر حکومت یزیدی، در حقیقت خطمشی حرکت عاشورایی انقلاب را تبیین و تشریح کردند و فریاد برآوردند: «من اکنون قلب خود را برای سرنیزه‌های مأمورین شما حاضر کردم، ولی برای قبول زورگویی‌ها و خضوع در مقابل جباری‌های شما حاضر نخواهم کرد... با ما معامله بردگان قرون وسطی را می‌کنند. به خدای متعال من این زندگی را نمی‌خواهم «فی لا اری الموت الا سعاده و الحیوة الا برما» کاش مأمورین ببینند و مرا بگیرند تا تکلیف نداشته باشم.»^۱

این موضع‌گیری امام سرآغاز نضج‌گیری نهضتی شد که ریشه در عاشورای حسینی داشت تا جایی که امروز هیچ‌کس منکر پیوند ناگسستنی عاشورای حسینی با انقلاب خمینی در همه حوزه‌ها و عرصه‌ها را نبوده و نیست. امام راحل بارها به نقش عاشورا و فرهنگ عاشورایی در شکل‌گیری و تداوم آن اشاره داشتند: «این را باید همه گویندگان توجه بکنند و ما باید همه متوجه این معنا باشیم که اگر قیام حضرت سید الشهداء سلام الله علیه نبود، امروز هم نمی‌توانستیم پیروز شویم.»^۲

رجعت طلبی نظریه پردازان دوم خرداد

امام راحل که عاشورای مردم را با روح حماسه و پیام پیوند دوباره زده بود، با تأسی به سالار شهیدان، ملت ایران را به سوی خیمه‌های رهنمون ساخته بود که در آن «شهادت هنر مردان» آنان شد و زانانشان زینب گونه صیل رسوایی ابوقدرت‌های جهان را به صد درآورده بودند. او در حالی به دیدار مولا و مقتدایش حسین بن علی (ع) می‌شتافت که برخی از آنانی که مکتب عاشورایی امام را درک نکرده بودند، با هدایت‌های پیدای پنهان فریب خوردگان و خود باختگان مکتب انجادی و التقاطی، عزم خود را برای عاشورازدایی از انقلاب جزم کرده بودند. دولت سازندگی با شعارها و عملکردهایی که در تقابل و تغایر با روح شهادت‌طلبی و عاشورا محوری بود، بهترین بستر و زمینه را برای اجرا و تحقق اهداف این گروه فراهم آورد، اما هیچ‌کس باور نمی‌کرد که این تیم سیاسی و فرهنگی بتوانند با سالوس منشی ضمن نفوذ در «کنگره بین المللی امام خمینی (ره) و فرهنگ عاشورا» در دوم و سوم محرم ۱۴۱۶ مصادف با ۱۱ و ۱۲ خرداد ۱۳۷۴ با امکاناتی که برای تقویت فرهنگ عاشورایی امام در جامعه تدارک دیده شده بود، سنگ پایه عاشورازدایی از انقلاب عاشورایی امام را بنیان نهند.

اعضای این تیم با تأثیر گرفتن از فرهنگهای غیر اسلامی، با هنرمندی هر چه تمام و با تفکیک قیام سرور شهیدان به جنبه عاطفی و عقلانی، در انتها به سراغ شخصیت امام (ره) رفتند و با تفکیک شخصیت امام راحل به دو جنبه عاطفی و عقلانی، دوران عاطفه و حماسه را پایان یافته تلقی و مقطع کنونی انقلاب را مقطع خردگرایی به تصویر کشیدند. مقطعی که از منظر آنان دیگر انقلاب نیازمند حسین شهید^۳ و عصر عاشورایی خمینی (ره) نبود، و انقلاب تجلی کفر ستیزی و استکبارستیزی به شمار نمی‌رفت، بلکه نیازمند خردگرایی، تنش‌زدایی، خشونت‌زدایی و گفت‌وگو بود. گو اینکه (العیاذ بالله) دوران امام راحل و اندیشه‌های

خلف صالح او تاکنون در مسیری غیر از عقلانیت و عاطفه و... گام برداشته و برمی‌دارند...؟! در کتابی که توسط این کنگره به چاپ رسید، دکتر عبد الکریم سروش با سکرآور خواندن مراسم عزاداری و تقلیدی خواندن آن - آن هم مراسمی که تداوم انقلاب حماسه و پیام، بستگی به موجودیت آن داشت - در حقیقت با ظرافتی خاص، مأموریت خود و زاویه و عرصه‌ای را که برای او تعریف شده بود، برای جامعه و هم پالکی‌هایش تبیین کرد، مأموریتی که پس از دوم خرداد آن را علنی و آشکار ساخت، گویی که او به خوبی به این نکته دست یازیده بود که شکستن قداست مرجعیت ولایت در آینده، رابطهای تنگاتنگ با کهرنگ کردن مراسم عزاداری حسین (ع) در زمان کنونی دارد. و باید در این مقطع زمانی به نوعی هر چند ظریف و اشاره گونه به کمک دوستان خود بیاید و به تغییر در نگاه به هیئت‌های عزاداری پرداخته و نوشتن آن از منظر خود و دوستانش بپردازد و چون قصد آن بود که همه‌تیم، جامعه را به سوی قرائت عقلانیت؟! سوق دهند او نیز باید از تأملات عقلانی؟! در عزاداری سخن بگوید. از همین رو عبد الکریم سروش چنین گفت:

«اصولا» عادت‌ها به جای آنکه هشیاری بیاورند، غفلت می‌آورند. وقتی چیزی به صورت مکرر درآمد و عادت شد، خواب‌آور می‌شود. برای این که بچه به خواب رود، خیلی آرام دست به پشتش می‌زنند و این حرکت مکرر او را به خواب می‌برد. انسان وقتی در ماشین نشسته و این ماشین با سرعت یکنواخت حرکت می‌کند و هیچ دست‌اندازی در مسیر آن نیست، رفته رفته به خواب می‌رود. عادت‌ها خواب‌آور هم می‌شوند و این یکی از نکته‌های پس مهم است. رهبران دینی جامعه، روحانیان، مصلحان، واعظان، مذکران یکی از وظایف جدیشان این است که آداب دینی را از صورت عادت شدن درآورند. پیروی از عادت و پر و بال دادن به آنها و هشدار ندادن مردم به این که مبادا این آداب شکل عادت بگیرد، غفلت آفرین است.

برای پاره‌ای از مردم، همین عزاداری و این مراسم به جای آن‌که منبه آنها شود، گاهی خواب‌آور می‌شود؛ گاه توجه‌کننده کار زشت‌شان می‌شود؛ گاه آن دغدغه‌های وجدان‌شان را تخفیف می‌دهد. اگر شخصی احیانا کار زشتی

سروش به این پرسش پاسخ نمی‌دهد که چگونه عزاداری امام حسین (ع) که به فرموده امام راحل، بقای اسلام و انقلاب به آن بوده و هست، گاهی «ملامت وجدان را کم کم خاموش می‌کند» و اگر این عزاداری‌ها فاقد «تأملات عقلانی» بوده است، چرا بساط فساد و فحشای حاکمیت رژیم پهلوی را در هم فرو ریخت و غرب را تا پشت دروازه‌هایش به عقب راند و اصولاً منظور او از «تأملات عقلانی» «از نو شدن» و جدا شدن از «غفلت و ناپختگی» چیست؟ سروش پس از دوم خرداد همه کاشته‌های خود را در آن روز برداشت کرد و منظور خود را از تأملات عقلانی؟!، نو شدن؟! و... با سخیف‌ترین و مبتذلانه‌ترین برداشتها به تفسیر نشست؟! نشست!



دکتر عبدالکریم سروش

بر عهده گرفت و با اشاره به گزینشی و این جهانی بودن! نگاه ایدئولوژیک به عاشورا، دوران عاشورایی انقلاب را پایان یافته تلقی کرد! که دیگر تقاضایی! برای آن از سوی جامعه به چشم نمی خورد؟! از این رو خواستار آن شد تا روشنفکران انقلاب! به دنبال جایگزینی بدیل از نگاه ایدئولوژیک به عاشورا باشند. وی در این خصوص می گوید:

«در تعبیر ایدئولوژیک، عنصر دیگری به نام عنصر «آرمانشهری» وجود دارد. عنصر آرمانشهری به تعبیری که من می گویم، به این معناست که آن قدر رفتارهای شما معطوف به هدف باشد که اصلاً «گزینش ابزار برایتان اهمیت نداشته باشد و به ابزار بی توجه باشید و حتی ممکن است به جایی برسید که معتقد شوید هدف اصلاً» وسیله را هم توجیه می کند. این عنصر هم در تعبیر ایدئولوژیک حاضر است.

در مجموع تعبیر ایدئولوژیک از عاشورا، تعبیری معطوف به عمل است؛ تعبیری است سخت گزینشی؛ تعبیری است که کلاً «رمز و راز در آن وجود ندارد؛ همه رفتارها در این تعبیر مفهوم این جهانی دارند و تعبیر این جهانی می شوند. علاوه بر این ها به استراتژی اقدام یک گروه یا یک حزب سیاسی تبدیل می شود و عنصر قوی آرمانشهری هم در آن حاضر است. به طور خلاصه تعبیر ایدئولوژیک از عاشورا بعد از سال ۱۳۲۰ شکل می گیرد و بعد از سال ۴۲ اوج می گیرد. علتش نیز، هم طرف تقاضاست، هم طرف عرضه؛ یعنی هم تقاضا برای چنین تعبیری در جامعه ما شدید است، هم زمینه عرضه آن شدید است و این تعبیر کارکرد اصلی خود را هم در جامعه بروز می دهد که بسیج مردمی برای انقلاب و بعد هم بسیج عمومی در جهت دفاع و بیرون راندن دشمن متجاوز است. در شرایط کنونی آن زمینه های عینی تقاضا فرو رفته؛ یعنی جامعه ما آن تنش ها را پشت سر گذاشته و وارد دوران انتقال شده و هم به لحاظ عینی تقاضا کاهش پیدا کرده است و هم به لحاظ ذهنی؛ یعنی در واقع خود وقوع انقلاب و گفتمان ها و بحث هایی که پس از انقلاب پیش آمده به شدت آن نوع تقاضا را زیر سؤال برده است. آرمانشهرگرایی، تفسیر سیاسی از تمام ابعاد دین (که در تفسیر قرآن قبل از انقلاب دیده می شود) در معرض سؤال قرار گرفته

**علوی تبار پس از سروش،
مسئولیت پر کردن قطعه ای دیگر از
پازل عاشورازدایی از انقلاب را بر عهده
گرفت و با اشاره به گزینشی و این جهانی
بودن! نگاه ایدئولوژیک به عاشورا، دوران
عاشورایی انقلاب را پایان یافته تلقی کرد!
که دیگر تقاضایی! برای آن از سوی جامعه
به چشم نمی خورد؟! از این رو خواستار
آن شد تا روشنفکران انقلاب! به
دنبال جایگزینی بدیل از نگاه
ایدئولوژیک به عاشورا
باشند.**

می کرد و خود خویش را ملامت می کرد، گاهی پاره ای از این آداب دینی باعث می شود که آن ملامت وجدان هم کم کم خاموش شود و فرد از آن تأثیر نپذیرد و به همین دلیل هم باید همیشه این تذکر را داد که مبدا این امور به صورت عادت درآیند و تأثیر خودشان را از دست بدهند.

حال آن نکته ای که قبلاً بیان کردم مربوط به همین جا می شود؛ اگر چیزی فقط با عواطف ما از تباط پیدا کرد و نه جوانب دیگر روحی ما، این امر تبدیل شدنش به عادت خیلی خیلی شدید و سریع انجام می گیرد و دیگر ما نباید در تحول بخشیدن به شخصیت و تغییر افکار از آن انتظار زیادی داشته باشیم، ولی اگر توأم با تأملات عقلانی شد، همین توأم شدن با تأملات عقلانی است که آن را از این که صرف یک عادت کورکورانه و تقلیدی شود دور نگه می دارد و آن را به یک عمل زنده و اثر بخش تبدیل می کند. خوب در مسئله عاشورا هم باید این فکر را کرد؛ این که باید نو شود و این نو شدن ما را از غفلت و ناپختگی دریاورد.»

سروش به این پرسش پاسخ نمی دهد که چگونه عزاداری امام حسین (ع) که به فرموده امام راحل، بقای اسلام و انقلاب به آن بوده و هست، گاهی «ملامت وجدان را کم کم خاموش می کند» و اگر این عزاداری ها فاقد «تأملات عقلانی» بوده است، چرا بساط فساد و فحشای حاکمیت رژیم پهلوی را در هم فرو ریخت و غرب را تا پشت دروازه هایش به عقب راند و اصولاً منظور او از «تأملات عقلانی» «نو شدن» و جدا شدن از «غفلت و ناپختگی» چیست؟ سروش پس از دوم خرداد همه کاشته های خود را در آن روز برداشت کرد و منظور خود را از تأملات عقلانی؟!، نو شدن؟!... باسخت ترین و مبتذل ترین برداشت ها به تفسیر نشست؟!

علوی تبار پس از سروش، مسئولیت پر کردن قطعه ای دیگر از پازل عاشورازدایی از انقلاب را

سعید حجاریان





علوی تبار

علوی تبار اذعان نکرد، آنچه وی از رویگردانی مردم و جامعه از نگاه عاشورایی بر زبان می‌راند در حقیقت رویگردانی کارگزاران و مسئولینی است که در دوره سازندگی به هر بهانه‌ای دست به عاشورزدایی زده و محور ارزش‌های آن را در همه‌وزار تخانه‌ها به مسابقه گذارده بودند، با آن که نبض عاشورای انقلاب و انقلاب عاشورایی امام، همچنان در دل یکایک مردم می‌زد.

علوی تبار در مقاله‌ای که به کنگره ارائه کرد و چاپ شد، در توهینی آشکار مدعی می‌شود که نگاه ایدئولوژیک به عاشورا موجب شکل‌گیری حکومت‌های توتالیتر و خشونت‌گرا می‌شود. وی

می‌نویسد:

«اشکال دیگر تعبیر ایدئولوژیک از عاشورا

این است که زمینه را برای پذیرش راه حل‌های خشونت‌آمیز و نظامات توتالیتر در میان پیروان آن، فراهم می‌آورد. راز این مطلب در این نهفته است که نگرش ایدئولوژیک به عاشورا باعث می‌شود که نوعی توجه افراطی به هدف و بی‌توجهی نسبت به روش‌ها حاصل گردد. به طوری که ایدئولوژی اندیش با تأکید بر این باور که می‌تواند عالم و آدم را مطابق الگوی از پیش پذیرفته‌اش دگرگون سازد و به هیچ وجه نگران ابزارها و روش‌ها نباشد، همین آرمان‌شهر‌گرایی است که بنیانی برای تمایلات توتالیتر و خشونت‌گرایی ایجاد می‌کند.»^۵

گویی علوی تبار از این مسئله خبر داشت که بعد از دو سال دیگر قرار است که هر کس از عاشورای حماسه و پیام و انقلاب عاشورایی - که امام عمود خیمه آن را بر پا کرده بود - دم بزند، باید متهم به خشونت‌گرایی شود. از این رو هتاکانه و آشکارا، نه تنها دوران امام و دهه اول انقلاب را دوران خشونت‌گرایی می‌خواند، بلکه خط‌مشی رئیس‌جمهور آینده را نیز تعیین می‌کند.

علوی تبار پس از دوم خرداد با قلم و موضع‌گیری‌هایش ثابت کرد که مسئولیت «ایدئولوژی‌زدایی» از انقلاب عاشورایی امام را بر عهده داشت و به راستی او ایدئولوژی ستیز بود. وی پس از پیروزی دوستانش در چهارچوبه کدام «ایدئولوژی»؟! حرکت می‌کرد و به دنبال تبلیغ و تأیید کدام «آرمانشهر» به هر رطب و یابسی چنگ می‌زد؟

دکتر حاتم قادری یکی دیگر از کسانی بود که سریال عاشورازدایی را کلید زد و با سخنان توهین‌آمیز، بخش دیگری را در بسترسازی این پروژه بر عهده گرفت. او با بیان این‌که برای تبدیل نهضت امام خمینی به یک الگوی قابل تأسی؟! و قابل تبعیت؟! ناگزیر به تبیین جنبه عقلانی آن بوده و در جامعه مدرن جنبه احساسی معنا ندارد، در برداشتی مبتدل، رابطه مطالبات دنیوی مردم و گریستن برای امام حسین (ع) را چنین بیان کرد: «اگر بخشی از وضعیت و سرنوشت مردم تغییر کرده و برخی از محرومیت‌ها از آنها برداشته شود، خواهید دید که گریستن بر امام خیلی کاهش خواهد یافت؟!... وی در مسیر سوق دادن جامعه به سوی خردگرایی و عقلانیت ابزار از نوع دوم خردادی آن، چنین سخن گفت:

است. از یک طرف زمینه‌های اجتماعی این تقاضا فروکش کرده و از سوی دیگر بخش عرضه هم دچار تحول شده است؛ یعنی اکنون گفتمان غالب روشنفکران ما ایدئولوژی به معنی خاص آن نیست. از آنجا که توجه روشنفکران به مسئله ایدئولوژی افول کرده و تعبیر موجود و غیر سستی از عاشورا فقط تعبیر ایدئولوژیک آن است؛ در نتیجه توجه به عاشورا نیز افول کرده

است؛ یعنی می‌خواهم بگویم که اگر خواهان

این هستیم که دوباره در روشنفکران

مذهبی حساسیت و توجه به عاشورا

ایجاد شود، باید یک تعبیر بدیل

جایگزین تعبیر ایدئولوژیک

ارائه دهیم که جامع باشد.»^۶

علوی تبار در مصاحبه

با کنگره امام خمینی

و عاشورا به این نکته

اشاره نکرد که سخنان

او درست در تقابل با

نگاه امام است و این

جهانی کردن عاشورا با

وفاداری به نگاه عرفانی

و اشراقی حرکت امام

حسین (ع) موجب پیروزی

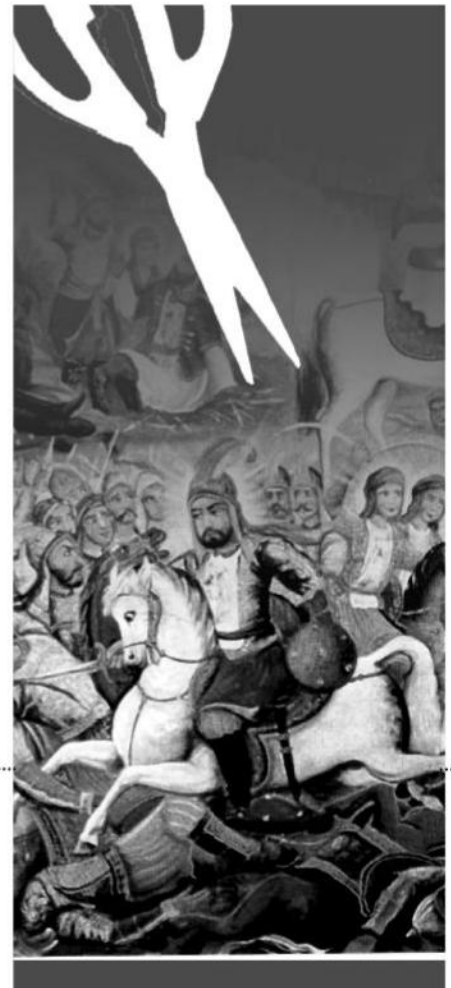
موحدانه‌ترین خیزش جهانی

پس از حرکت ائمه اطهار (ع)

شد و پشت دو تفکر اومانستی

و انسان‌مدار غرب و ماتریالیستی و

حکومت مدار شرق را به لرزه درآورد.



«من ابتدا به نکته‌های توجه می‌دهم: احساس و عقل، هر دو جزء ویژگی‌های انسانی است؛ یعنی نباید قضیه را کاملاً عقلانی ببینیم، آن هم متأثر از مفروضات عقلانی‌ای که در جوامع غربی مطرح است و نه صرفاً رویکردی عاطفی و احساسی داشته باشیم. من بر این عقیده‌ام که اگر بخواهیم نهضت امام را تبدیل به یک الگوی قابل تأسی و قابل تبعیت برای جامعه و تأثیر گذار بر روند نظام بخشی به ابعاد مختلف آن کنیم، ناگزیریم که به جنبه عقلانی و تبیینی آن بپردازیم و اگر بخواهیم پیوند عاطفی مردم با نهضت امام تداوم یابد به گونه‌ای که برانگیزاننده و تحریک کننده احساسات و عواطف جامعه باشد، باید به جنبه عاطفی قضیه و مسئله گریه و مظلومیت و شهادت و امثال آن پرداخت. این‌جاست که آدم‌ها می‌توانند سطوح مختلف داشته باشند و این نهضت می‌تواند کاربردهای گوناگون داشته باشد.

در جامعه ما جنبه دوم یعنی جنبه برانگیزندگی، بعد اول را تحت الشعاع خود قرار داده است. به همین دلیل ششما می‌توانید در جامعه احساسات جمعیت زیادی را نسبت به عاشورا برانگیزید، ولی در عین حال در بعد نظام بخشی چندان قابل تأسی نباشد، زیرا این بعد شکل صورت بندی شده به خود نگرفته و مورد تفسیر واقع نشده است و اگر هم تفسیر شده، تفسیر نادر یا

خیلی ویژه و خاص بوده و سطوح مختلف را شامل نمی‌شود، اما در مورد بعد احساسی قضیه، هر چه که جامعه ما از حال سستی خارج شود، به عقیده من کاربرد احساسی آن مانند سابق و گذشته نخواهد بود. البته ما می‌توانیم از بعضی رسانه‌ها و وسایل جدید استفاده کنیم و با احساسات به گونه‌ای دیگر در تماس باشیم، ولی در جامعه مدرن و نوع جذب ما در جامعه مدرن و در واقع ارتباطات عدیده‌ای که ما با نظام جهانی پیدا می‌کنیم، نسل‌هایی که به مرور پرورش می‌یابند، آنها از نظر بعد احساسی سنتی؛ من فکر نمی‌کنم دیگر بتوانند چندان به آن قضایا وفادار باشند، چون فضا خیلی دگرگون شده است. در مورد آن گونه احساساتی هم که در طول تاریخ نهضت امام توانسته در جوامع شیعی بر جای گذارد، به عقیده من باید تفکیک ظریفی به عمل آورد و آن این است که نهضت امام دارای بعد احساسی است، ولی آیا مردم دقیقاً همان بعد احساسی نهضت امام را جذب می‌کنند و از آن متأثر می‌شوند و بر آن می‌گیرند یا بعد احساسی نهضت امام در واقع مستمسک و دستاویزی برای گریه مردم نسبت به سرنوشت و وضعیت خودشان است. این دو را هم نمی‌توان چندان از یکدیگر باز شناخت و مرز خیلی مشخصی میان آنها ترسیم کرد که آیا کسی یا جمعی یا گروهی در برهه‌های دقیقاً متأثر از نهضت عاشورا می‌گردد و گریه او کاملاً حسینی است و جایی نه، گریه شخصی است، مستمسک آن قصه امام حسین (ع) است. این‌ها در هم آمیخته است و باید به روانشناسی و روانشناسی اجتماعی جوامع شیعه در طول تاریخ برگشت. در هر حال، تأکید می‌کنم که خود بعد احساسی هم تماماً احساس حسینی به مفهوم خیلی خالص و بکر آن نیست. اگر بخشی از وضعیت و سرنوشت مردم تغییر کرده و برخی از محرومیت‌ها از آنها برداشته شود، خواهید دید که گریستن بر امام خیلی کاهش خواهد یافت یا به گونه‌های دیگری خود را متجلی و متبلور خواهد ساخت.» (۶)

دکتر حاتم قادری در این سخنان به این مسئله اشاره نکرد که اصولاً در انقلاب عاشورایی امام، عقل و عشق و عاطفه و خروج قابل تفکیک نبوده و نیست و جهانی شدن این انقلاب و تأسی مردم از هر مذهب و مکتب و هر نژاد و هر طبقه‌ای به شیوه‌های انقلاب عاشورایی امام، نیازمند بازنگری و باز آفرینی از سوی وی و دوستانش نبوده و نیست.

دکتر حاتم قادری بعدها در دوران حاکمیت دولت اصلاحات، سخنرانی و قیچانه‌ای در یکی از دانشگاه‌ها کرد که استناد به آن مصداق اشاعه فساد است. او چون کسروی، از مکتب تشیع به «شیعی‌گری» یاد کرد و با خواندن حکومت رضاخان به عنوان تنها دولت مدرن؟! همان برداشت هتاکانه خود در خصوص گریه کنندگان بر حسین بن علی را در خصوص زائران مسجد جمکران به کار برد و در حقیقت پرده از جایگاه و مأموریت خود در این نشست برداشت.

اما در این سلسله سخنان زنجیرهای، این دکتر سعید حجازیان بود که سخن آخر را بر زبان راند. وی به صراحت اعلام داشت که: «دوران حماسه و شور و شهادت به پایان رسیده است و انقلاب وارد عصر گفتمان شده است و دیگر انقلاب نیازی به عاشورا - یا به اصطلاح او پارادایم فنا - نداشته و ندارد.» حجازیان در مغلظه و سفسطه‌های بزرگ اربعین را پارادایم بقا و دوران امام صادق را عصر گفتمانی به تصویر کشید که در آن رویکرد شهادت طلبانه کاربردی نداشته و ندارد.

سعید حجازیان نظریه پرداز و یکی از پرچمداران اصلاح طلبی در سخنانی گفت:

«ما از فرهنگ تسلی به فرهنگ تضحیه رسیدیم. حال این پرسش مهم مطرح است که آیا ما در حال گذار و انتقال به مرحله جدیدی هستیم و گفتمان تضحیه دوباره در حال تحول است و ما مجدداً فرهنگ عاشورا را بازسازی می‌کنیم؟ من فکر می‌کنم ما در حال انتقال از فرهنگ عاشورا به فرهنگ «اربعین» هستیم؛ مثلاً این که از یک

سعید حجازیان که برای به کرسی نشاندن نظریه خود - که در حقیقت تجزیه و تحلیل رویکرد ائمه اطهار علیهم السلام در مقاطع مختلف با مقیاس‌های متداول نظریه پردازان غربی و شرقی است - بدون در نظر گرفتن «نور واحد بودن» ائمه معصومین و شخصیت غیر قابل تفکیک تأسی کنندگان به این ائمه چون امام خمینی (ره)، در توهینی آشکار به ساحت مقدس امام راحل به گونه‌ای سخن گفت که گوین عرفان امام از فقاقت او و فقاقت او از شهادت طلبی او جدا است و امامی که وارد مبارزه و شهادت می‌شود از فقاقت فاصله می‌گیرد و رویکرد فقاقتی او بی‌فروغ می‌شود؟! براساس نظر حجازیان گویا امام راحل، با طرح مسئله ولایت مطلقه فقیه با روح حماسه و شهادت خداحافظی می‌کند!!!



واقعۀ عاشورایی با تمام تضحیه و عنصر فداکاری چهل روز می‌گذرد و پس از گذشت این مدت، آن شور و التهاب اولیه فرو کش کرده و گرد و خاک‌های صحنۀ جنگ و انقلاب فرو نشسته است و فرهنگ عاشورا در حال تبدیل شدن به فرهنگ اربعین است. در فرهنگ اربعین ما برمی‌گردیم و به عقب نگاه می‌کنیم که چه کرده‌ایم. آیا واقعا کفایت می‌کرد که ما با تضحیه پیش برویم؟ آیا ما مکلف به حفظ مهمل مادی نیستیم؟ به نظر من از مقطعی به بعد در انقلاب ما این مسائل مطرح شد که ما نمی‌توانیم فقط به فکر اندیشه باشیم؛ حفظ نظام واجب واجبات است. تا به حال حفظ اندیشه واجب واجبات بود؛ یعنی فرهنگ عاشورایی، اما از زمانی به بعد دیگر به این نتیجه می‌رسیم که باید نظام را حفظ کنیم و این ظرف باید باشد تا آن مظلوف باقی بماند. آن مظلوف بدون ظرف کاری از پیش نمی‌برد. فکر می‌کنم مثلاً در قضیه جنگ ما به همین جا رسیدیم و پذیرش قطعنامه ۵۹۸ به نظر من یک نقطه عطف جدی است. ما فرهنگ اربعین را شروع می‌کنیم که در این فرهنگ حفظ نظام اصل است و دیدگاه‌های معتقد به بقا و توسعه نظام رشد می‌کند و گسترش می‌یابد و از پارادایم «فنا» دوباره به پارادایم «بقا» می‌رسیم. بعد از اربعین خود امام حسین علیه السلام هم در تشیع همین اتفاق افتاده است؛ یعنی بعد از اربعین یک گرایش زیدی وجود دارد که هنوز در فرهنگ عاشورا زندگی می‌کند و دیگر، گرایش ائمه علیهم السلام است که در فرهنگ اربعینی جای دارد و به تربیت شاگرد و تدارکات سیاسی و... پرداخته می‌شود و جهت‌گیری حرکتهای بر مبنای محاسبات عقلانی است.

استراتژی بقا ملزومات خویش را دارد. اما تا قبل از انقلاب کارهای عاشورا گونه زیاد داشت، اما بعد ما دیگر از این نوع حرکت‌های عاشورا گونه نداریم؛ یعنی نمی‌شد داشته باشیم. تحلیل من چنین است که فنا از عرفان بیرون می‌آید و امام عارف یعنی پیشتاز عارف کم‌کم در یک تحول فرهنگی پیشتاز فقیه می‌شود و فقاقت دوباره قدرت می‌گیرد و ولایت مطلقه فقیه مطرح می‌شود. تا قبل از این، بحث از فقاقت نبود.^۶

سعید حجازیان که برای به کرسی نشاندن نظریه خود - که در حقیقت تجزیه و تحلیل رویکرد ائمه اطهار علیهم السلام در مقاطع مختلف با مقیاس‌های متداول نظریه‌پردازان غربی و شرقی است - بدون در نظر گرفتن «نور واحد بودن» ائمه معصومین علیهم السلام و شخصیت غیر قابل تفکیک تأسی کنندگان به این ائمه چون امام خمینی (ره)، در توهینی آشکار به ساحت مقدس امام راحل به گونمای سخن گفت که گویی عرفان امام از فقاقت او و فقاقت او از شهادت‌طلبی او جدا است و امامی که وارد مبارزه و شهادت می‌شود، از فقاقت فاصله می‌گیرد و رویکرد فقاقتی او بی‌فروغ می‌شود؟! براساس نظر حجازیان؛ گویا امام راحل، با طرح مسئله ولایت مطلقه فقیه با روح حماسه و شهادت خداحافظی می‌کند!! سعید حجازیان از پذیرش قطعنامه از کاسه زهری که امام نوشید، به عنوان نقطه عطف یاد می‌کند و استمرار حرکت عاشورایی توسط شیعیان را حرکتی زیدی! به تصویر می‌کشد. سعید حجازیان که خود سال‌ها در دستگاه امنیتی کشور مشغول به

کار بود و با دیدگاه و نظریات مخالفان اسلام، امام و انقلاب کاملاً آشنایی داشت، بی‌شک به خوبی به این نکته واقف بود که نگاه او به سیرۀ معصومین علیهم السلام، با این زاویه دید و تقسیم انقلاب به دو دوره، قبلاً توسط شخص مهدی هاشمی معدوم طرح و او نیز به دنبال پیاده کردن آن بود. مهدی هاشمی معدوم در اعترافات خود می‌گوید:

«... می‌گفتم انقلاب هفت، هشت سال اولش باید جنبه عاطفی و احساسی بر او حاکم باشد و تعبیر به جنون انقلابی می‌کردم که این جنون انقلابی را یک امر مثبت تلقی می‌کردم. همان حالت احساسی در من بود که بعد می‌گفتم انقلاب باید در یک زمانی که به اندازه کافی انقلاب شد و انقلاب اثر خودش را بخشید و آن ترکیه و تمحیصی که باید در نیروهای انقلابی به وجود بیاید، در اثر انقلاب انجام گرفت؛ بعداً باید یک مقدار حالت عقلانی پیدا بکند و حالت مرکزیت و

قانون‌مندی»^۷

دولت سازندگی که در طی هشت سال با تبلیغ مصرف‌گرایی، تجمل‌گرایی و... در حقیقت ذائقه جامعه را برای پذیرش نظریه افرادی چون قادری و حجازیان ایجاد کرده بود، در خرداد ۷۶ به دنبال کسی رفت که مناسب‌ترین فرد برای ابراز جسورانه دیدگاه سعید حجازیان و افراد قبل از او به شمار می‌فت. او که دوست نزدیک افرادی چون سعید حجازیان و... بود در صدد برآمد تا تئوری «تاملات عقلانی»!! سرورش، «جنبه عقلانی»!! قادری، «محاسبات عقلانی» حجازیان و «حالت عقلانی»!!... را پیاده کند و رویکرد تساهلی و تسامحی و جامعه چند صدایی دغدغه فردی چون علوی تبار در «ایدئولوژی‌زدایی از عاشورا» را تأمین نماید.

تئوری‌های سرروش، علوی‌تبار، قادری، حجاج‌ریسان و... از خرداد ۷۶ تا خرداد ۷۶ توسط متولیان فرهنگی، حلقه‌های مشورتی و مطبوعات وابسته، برای اقبشار گوناگون و سنین متفاوت، در محافل و مجالس گوناگون بسط و گسترش یافت و به موازات این حرکت، عاشورازدایی از مکتب انقلاب به انحاء و شیوه‌های مختلف به شدت دنبال شد. در طول اتوبان تهران و قم به بهانه نقش عکس شهدا در بالا رفتن تصادف‌ها، همه عکس شهدا جمع شد؛ اما نه تنها تصادفات کاهش نیافت، بلکه کسی این پرسش را از مسئولین نکرد که چگونه می‌شود تابلوهای تبلیغاتی مصرف‌گرایی و تجمل‌گرایی در مسیر اتوبان‌ها و جاده‌ها نقش مؤثر در مشوش کردن حواس رانندگان نداشته باشند، حال آن که هر روز بر تعداد آنان افزوده می‌شود!

در تهران بزرگ، شهرداری به دستور «آقای گل» - شهردار دولت سازندگی - کلیه شعارها و دیوار نوشته‌های باقی مانده از دوران جنگ و انقلاب را به بهانه رفع آلودگی تصویری!! از در و دیوار پاک کرد و هر آنچه که یاد آور روزهای پرخطر و خطر انقلاب و گویای آرمان‌های حضرت امام (ره) بود، از سر و روی تهران زدود. با گذشت مدت زمانی کوتاه، کلیه شهرهای بزرگ ایران با تأسی به این حرکت «ارزش زدایانه» شهردار تهران، اقدام به رفع آلودگی تصویری!! از سر و رو و در و دیوار شهرها کردند و به دنبال آن تابلوها و بیلبردهای بزرگ تبلیغات کالاها و غرب و شرق جایگزین آن شد. تابلوهایی که تا دیروز «شهادت را سعادت می‌دانست» از این پس منقش به چنین جملاتی بود: «سونی، خوشبختی را به شما می‌بخشد»!

در استان ایلام به بهانه بالا رفتن نرخ خودکشی و خودسوزی، همه مظاهر جنگ و شهادت از در و دیوار شهر زدوده و حتی سمبل شهادت، «شهید کشوری» در میدانی که مردم ایلام بیکر شهید کشوری را تشییع و آن میدان را به نام آن عزیز نام گذاری کرده بودند، به زیر کشیده شد؛ اما این حرکت دولت سازندگی هیچ تأثیری در کاهش نرخ خودسوزی در ایلام نداشت. گویی در تمام ایران حماسه‌زدایی و به شهادت رساندن نام و یاد شهیدان اصل بود و تئوری‌ها بهانه‌های بیش به شمار نمی‌رفت.

دولت سازندگی که در طی هشت سال با تبلیغ مصرف‌گرایی، تجمل‌گرایی و... در حقیقت ذائقه جامعه را برای پذیرش نظریه افرادی چون قادری و حجاج‌ریان ایجاد کرده بود، در خرداد ۷۶ به دنبال کسی رفت که مناسب‌ترین فرد برای ابراز جسورانه دیدگاه سعید حجاج‌ریان و افراد قبل از او به شمار می‌رفت. او که دوست نزدیک افرادی چون سعید حجاج‌ریان و... بود، در صدد برآمد تا تئوری «تأملات عقلانی!! سرروش، «جنبه عقلانی!! قادری، «محاسبات عقلانی» حجاج‌ریان و «حالت عقلانی»... را پیاده کند و رویکرد تساهلی و تسامحی و جامعه چند صدایی دغدغه فردی چون علوی‌تبار در «ایدئولوژی‌زدایی از عاشورا» را تأمین نماید.

خاتمی پس از پیروزی در دوم خرداد، در کنگره بین‌المللی «امام خمینی (ره) و احیاء تفکر دینی» در خرداد ۷۶ حاضر شد و آغاز دوران تثبیت و قانون‌مندی، خردگرایی و گفت‌وگو را اعلام کرد و اظهار داشت:

«... در این جا ما یک سخن و پیام به همه جهانیان داریم: انقلاب اسلامی در عین حال که در درون کوشیده و می‌کوشد تا پایه‌های جامعه را بر اساس معنویت، دینداری، اخلاق و ادب مستحکم کند و این همه را به عنوان اساس هویت جامعه و منشأ اساسی وفاق عمومی در جامعه مورد توجه قرار دهد، به امر توسعه همه جانبه و پایدار با استفاده از همه دستاوردهای بشری نیز اهتمام دارد و به نطف خداوند با مشارکت و حضور مردم در این عرصه همچنان پیش خواهد رفت و بدون تردید، فردای آن بهتر از امروز خواهد بود.

اما در عرصه جهانی و بشری نیز انقلاب ما می‌تواند و بلکه باید پیش‌تاز حرکت «گفت‌وگو» باشد؛ گفت‌وگو با همه صاحبان مذاهب اسلامی که در واقع گفت و گوی درونی میان مسلمانان است و همچنین گفت‌وگو با همه صاحبان ادیان مختلف و حتی گفت‌وگو با سایر تمدن‌ها و فرهنگ‌ها اعم از دینی و غیر دینی. ما به جای نظریه خطرناک و نادرست «برخورد تمدن‌ها»، مدعی و مبلغ گفت‌وگوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها



عزاداری!! دهه محرم خیابان میرداماد تهران / عکس از روزنامه جمهوری



نظریه پردازان خرداد
۷۴ شادمانه به نظاره سوت و کف
در خرداد ۷۶ و در ماه محرم نشستند، همه
احساس می کردند دیگر همه چیز پایان یافته
است و خیمه گاه خمینی دیگر به خانقاه... تبدیل
شده و تساهل و تسامح در یوزگی و انفعال بر روح
حماسی و عاشورایی پیروان خمینی بزرگ که سینه خود
را آماده تیرهای جهان کفر و شرک کرده، سایه افکنده که
به یکباره جمعیت میلیونی با بیرق های سرخ و سبز و سیاه
عاشورایی در میدان آزادی جمع شدند و درست در روز
۲۲ بهمن ۱۳۸۴ شمسی مصادف با ۱۲ محرم ۱۴۲۷ قمری
عاشورای عشق و عقل، عاشورای شعر و شعور و... را
فریاد زدند. گویی روح بلند و بزرگ خمینی عزیز
مردم را به ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ شمسی مصادف با
۱۲ محرم ۱۳۸۳ قمری بازگردانده بود؛ به
سرچشمه اصلی انقلاب عاشورایی.

با یکدیگر هستیم، ولی دو مانع بزرگ بر سر راه این گفت و گو وجود دارد: یکی مانع تاریخی و دیگری مانع عصری.^۱

گرچه خانمی مانع تاریخی را بدینی مسیحیان به مسلمانان و فرقه های مسلمانان با یکدیگر برشمرد و مانع عصری را نگاه استعماری و استیلایی غرب به جهان اسلام خواند، اما با تمام عقب نشینی ها در مقابل جهان مسیحیت و فرقه های دیگر اسلامی و چراغ سبز نشان دادن به جهان غرب، هرگز نتوانست امتیازی را از آنان به دست آورد. خانمی با مؤمن خواندن پیرویت های

غاصب و اشغالگر آمریکا که برای کندن پوست سرخ بوستان این ساکنان اصلی آمریکا جایزه تعیین می کردند و کرامت و دینداری! خود را با لگام زدن بر دهن سیاه بوستان در مزارع پنبه و ذرت به اوج خود رسانده بودند تا مبادا بردهای سیاه در هنگام کار، از برگ و گیاهی سد جوع کنند؟! در حقیقت آرمان عاشورایی امام را که در آن هیچ گرنشی در برابر یزیدیان زمان به چشم نمی خورد، به زیر سؤال برد؛ آن هم در برابر همه ستمدیدگان جهان که چشم امید به امام و انقلاب داشتند. امامی که حاضر به کرنش نشد تا چه رسد که به ماهیت کافران و موجودیت غاصبانه آنان مهر تأیید بزند و یا العیاذ بالله به تطهیر پیشینه سراسر ظلم و جور آنان بزند! و آنان را مؤمن بنامد!

رئیس دولت اصلاحات در مصاحبه با کریستین امانپور به سراغ واژه های مقدس رفت که نه مهدی هاشمی و نه علوی تبار و نه سعید حجاریان و نه حاتم قادری هم جرات نزدیک شدن به آن را نداشتند. خانمی به سراغ واژه مقدس «شهید» رفت و با نام بردن از رئیس جمهور آمریکا «آبراهام لینکلن» به عنوان شهید، همه عاشوراییان را در بهت و حیرت و نابوری قرار داد و آزرده گی دل پدران و مادران و خواهران و فرزندان شهید که بارها امام از آنان به خاطر تقدس یافتن نام آن عزیزان سفر کرده به واژه مقدس «شهید» از آنان عذرخواهی می کرد، آزرده کرد. وقتی قداست مقدس ترین و کلیدی ترین واژه عاشورایی چنین شکسته شد و قداست شکنی و عاشورازدایی نیز آغاز شد و شد آنچه نباید می شد... برگی از تاریخ تشیع و ایران ورق خورد که باید با اشک دیده و خون دل نگاهت.

نظریه پردازان خرداد ۷۴ شادمانه به نظاره سوت و کف در خرداد ۷۶ و در ماه محرم نشستند. همه احساس می کردند دیگر همه چیز پایان یافته است و خیمه گاه خمینی دیگر به خانقاه تبدیل شده و تساهل و تسامح و در یوزگی و انفعال بر روح حماسی و عاشورایی پیروان خمینی بزرگ که سینه خود را آماده تیرهای جهان کفر و شرک کرده، سایه افکنده که به یکباره جمعیت مینوئی با بیرق های سرخ و سبز و سیاه عاشورایی در میدان آزادی جمع شدند و درست روز ۲۲ بهمن ۱۳۸۴ شمسی مصادف با ۱۲ محرم ۱۴۲۷ قمری عاشورای عشق و عقل، عاشورای شعر و شعور و... را فریاد زدند. گویی روح بلند و بزرگ خمینی عزیز مردم را به ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ شمسی مصادف با ۱۲ محرم ۱۳۸۳ قمری بازگردانده بود؛ به سرچشمه اصلی انقلاب عاشورایی، عاشورایی

که شهادت را بر سکوت در مقابل تمدن های کفر ترجیح می دهد، تا چه رسد به این که تمدن کفری را به رسمیت بشناسد و یا به تطهیر سردمداران آن بپردازد. مردم در ۲۲ بهمن ۱۳۸۴ با عاشورای عقل و عشق، عاطفه و خروش، به همه جهانیان ثابت کردند که خمینی (ره) زنده است، چون انقلاب زنده است، چون خانمهای زنده است، چون عاشورا زنده است. و هر کس انقلاب را به دو دوره تقسیم کند، انقلاب را نفهمیده است. هر کس عرفان خمینی (ره) را از تعقل او و نهضت او را از قفاهت و سیره فردی او را از سیره اجتماعی جدا کند، خمینی را نشناخته و نمی شناسد و هر کس سلوک و سیره انمه معصومین علیهم السلام را به پارادایم فنا و بقا تقسیم کند، طعم ولایت را نجشیده است. تا چه رسد که افق نگاه غلام سیاه امام حسین علیه السلام را در روز عاشورا رصد کند و...!

زنده باد خیمه عاشورایی انقلاب که عمود آن را امام شهیدان عصر کنونی در خرداد ۱۳۴۲ شمسی و در عصر عاشورای محرم ۱۳۸۳ قمری در مدرسه فیضیه برپا کرد و فریاد برآورد: «با ما معامله بردگان قرون وسطی می کنند. به خدای متعال من این زندگی را نمی خواهم. (ای لا اری الموت الا سعاده و الحیوة مع لظالمین الا برما)»

پی نوشت ها:

۱. نهضت امام خمینی، سیدحمید روحانی، دفتر اول، ص ۳۹۷.
۲. صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۶۰ / ۲۵ / ۶۰.
۳. اندیشه عاشورا (مجموعه مصاحبه ها، دفتر دوم) به مناسبت کنگره بین المللی امام خمینی و فرهنگ عاشورا، ص ۲۵۰.
۴. همان، ص ۲۵۶ و ۲۵۷.
۵. مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام خمینی (ره) و فرهنگ عاشورا، دفتر دوم، ص ۱۸۶.
۶. اندیشه عاشورا، ص ۲۸۹ و ص ۲۵۹.
۷. همان، ص ۲۴۶ و ۲۴۷.
۸. بن بست، ریشه های انحراف مهدی هاشمی، مبانی فکری، ج ۲، ص ۹۷ و ۹۸.
۹. سخنرانی سیدمحمد خانمی در کنگره بین المللی امام خمینی (ره) و احیاء تفکر دینی، خرداد ۷۶، مجموعه مقالات، ج ۲، ص ۱۶.

توضیح: متأسفانه در کتاب «اندیشه عاشورا» به مناسبت کنگره بین المللی امام خمینی (ره) که توسط دفتر نشر آثار امام به چاپ رسید، به دلیل عدم نظارت برخی از مسئولین آن، در برابر نام انمه علیهم السلام گذاشته نشد، تا چه رسد به این که با احترام از واژه امام یاد شود. امید است در آینده دست اندرکاران دفتر نشر آثار امام، هم بر محتوا و هم بر شکل نوشتارهای چاپ شده از سوی این مؤسسه، نظارت بیشتری داشته باشند.